

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر سوره مبارکه طه (۲۷)

شنبه ۲۰ - ۱۰ - ۱۴۳۸ هـ؛ ۲۴ - ۰۴ - ۱۳۹۶ م؛ ۱۵ - ۰۷ - ۲۰۱۷

أَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى (۲۴) قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي (۲۵) وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي (۲۶) وَ اخْلُصْ عُنُقَهُ مِنَ لَسَانِي (۲۷) يَفْقَهُوا قَوْلِي (۲۸) وَ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي (۲۹) هَارُونَ أَخِي (۳۰) اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي (۳۱) وَ اشْرِكْهُ فِي أَمْرِي (۳۲) كَيْ نُنسِخَكَ كَثِيرًا (۳۳) وَ نَذُوكَ كَثِيرًا (۳۴) إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا (۳۵) قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى (۳۶) وَ لَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى (۳۷) إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّكَ مَا يُوحَى (۳۸) أَنْ اقْذِيبِي فِي التَّابُوتِ فَاقْذِيبِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِّي وَ عَدُوٌّ لَهُ وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ حَبَابًا مَّيِّمًا وَ لِنُصْنَعِ عَلَى عَيْنِي (۳۹) إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَى أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ وَ قَتَلْنَا نُهَسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَ فَتَنَّاكَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَى (۴۰) وَ اصْطَنَعْنَاكَ لِنَفْسِي (۴۱)

برو سوي فرعون، که او طغيان کرده است! (۲۴) گفت: پروردگارا، گشاده گردان سینه‌ام را! (۲۵) و آسان فرما براي کارم را! (۲۶) و بگشاي گره را از زبانه [تا] فهم کنند سخنم را (۲۸) و قرار ده براي وزير از خاندانم! (۲۹) هارون برادرم را! (۳۰) استوار دار با او توانم را! (۳۱) و شريك گردان او را در امرم! (۳۲) تا تسبيح گويم تو را فراوان (۳۳) و ياد نماييم تو را فراوان! (۳۴) به درستي که تو خود بينا هستي به ما. (۳۵) گفت: به درستي که داده شده‌اي درخواست هایت اي موسی! (۳۶) و به درستي که منت نهاده بوديم بر تو بار ديگري! (۳۷) هنگامي که وحی نموديم به مادرت آنچه را وحی می‌شود. (۳۸) بياندازش در جعبه، و پرت کنش در دریا، و دریا بايد بيافکند او را به ساحل [تا] بگيردش دشمني من را و دشمني او را. و افکندم بر تو محبتي از خودم را و تا پرورنده شوي بر ديده من. (۳۹) هنگامي که خواهرت می‌رفت و می‌گفت، "آيا راهنمايي بکنم شما را بر کسي که پذيرايي کند او را". پس باز گردانديم تو را سوي مادرت تا قرار يابد چشمانش و اندوهگين نباشد. و کشتي کسي را و نجات داديم تو را از غم، و ازموديم تو را آزمودني، و ماندي سال‌هايي در ميان اهل مدين، سپس آمدي بر قدرتي اي موسی! (۴۰) و بر ساختم تو را براي خودم. (۴۱)

I. تفسیر

1. قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي: گفت: پروردگارا، گشاده گردان سینه‌ام را!
2. وَ اخْلُصْ عُنُقَهُ مِنَ لَسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي: و بگشاي گره را از زبانه [تا] فهم کنند سخنم را!
3. وَ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي هَارُونَ أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَ اشْرِكْهُ فِي أَمْرِي: و قرار ده براي وزير از خاندانم! هارون برادرم را! استوار دار با او توانم را! و شريك گردان او را در امرم!
4. كَيْ نُنسِخَكَ كَثِيرًا: تا تسبيح گويم تو را فراوان.
5. وَ نَذُوكَ كَثِيرًا: و ياد نماييم تو را فراوان.
6. إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا: به درستي که تو خود بينا هستي به ما. تو از ازل بينا و بصير بوده‌اي به استعداد و احوال ما.
7. قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى: گفت: به درستي که داده شده‌اي درخواست هایت اي موسی!

در تفسیر المیزان (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۰، ص ۱۷۱) در ذیل آیه کریمه، "قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَ لَا تَتَّبِعَانِ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ" (۱۰:۸۹ یونس) (فرمود: دعای هر دوی شما پذیرفته شد. پس ایستادگی کنید و راه کسانی را که نمی‌دانند پیروی مکنید!)، چنین آمده است:

به طوری که سیاق دلالت می‌کند خطاب در این آیه به موسی و هارون-ع- است، می‌فرماید: دعای شما دو نفر مستجاب شد. با این که در آیه قبلی دعا را تنها از موسی حکایت کرد، و این خود مؤید گفته مفسرین است که گفته‌اند موسی هر زمان دعا می‌کرد هارون آمین می‌گفت، چون آمین هم خود دعا است، قهرا هر دو با هم دعا کرده‌اند، هر چند که متن دعا را تنها موسی-ع- گفته است.

استاد جوادی آملی در تفسیر این آیات کریمه چنین می‌فرماید:

وجود مبارک موسای کلیم- سلام الله علیه- بعد از تلقی وحی که خدای سبحان فرمود، "وَأَنَا اخْرُجْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ" (۱۳:۲۰) طه، و دریافت عناصر اصلی دین که توحید و نبوت و معاد و امثال اینهاست، و دریافت دو معجزه از معجزه‌های بزرگ که یکی جریان عصاست یکی ید بیضا، رسالت او شروع شده که خدا فرمود، "اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ". آن قبلی مربوط به نبوت بود، و دنباله آن که تلقی معجزات است، زمینه رسالت است، چون نبی از آن جهت که نبی است محتاج به معجزه نیست، خودش که شك ندارد، و دیگری هم که در نبوت او سهم نیست، و نبوت آن بخش تلقی نبأ از خداست. جای معجزه در حوزه رسالت است برای تأمین زمینه رسالت آن دو معجزه را به وجود مبارک موسای کلیم داد بعد فرمود، "اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ".

اما وجود مبارک موسای کلیم با دعا نیازهای خود را برآورده کرد. در دعا کلمه "رب" سهم تعیین‌کننده‌ای دارد گرچه همه اسمای حسنی الهی مؤثرند، اما ربوبیت، تدبیر، تربیب، مالک، و مدبر بودن سهم تعیین‌کننده دارد. لذا، در غالب ادعیه کلمه "رب" مطرح است، و مصدر به عنوان "رب" است، "رب".

مطلب دوم آن است که گاهی انسان می‌گوید فلان شخص یا ما ظرفیت نداریم، قابلیت نداریم تا فیض دریافت کنیم. اموری که ظرفیت می‌طلبند قابلیت می‌طلبند درست است در شرایط عادی خود انسان باید قابلیت تهیه کند با آن نعمت‌هایی که خدا به او داد لکن از طرف مبدء فاعلی افاضه مشروط به قابلیت قابل نیست از طرف مبدء قابل استفاضه مشروط به قابلیت قابل است یعنی اگر کسی خواست فیض بگیرد طلبکارانه بخواهد چیزی را سؤال کند باید ظرفیت را فراهم بکند دست قابل در گرفتن بسته است مگر این که قبلاً قابلیت خودش را تأمین کند ولی دست فاعل در اعطا همچنان باز است این طور نیست که اگر کسی ظرفیت نداشت دست فاعل بسته بشود او بشود مغلول‌الید او چون "عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ" (البقرة ۱۰۶:۲) است. اول به قابل ظرفیت عطا می‌کند. بعد، به این قابل صاحب ظرفیت، مضرّف کلان عطا می‌کند. بنابراین، اگر ما به فیضی نمی‌رسیم برای این که بر اساس جریان عادی داریم کار می‌کنیم يك، در جریان عادی قابل اگر بخواهد به مقبول برسد باید ظرفیت فراهم کند دو، ما با فقدان ظرفیت از آن فیض محرومیم سه، وگرنه خدای سبحان فرمود، "أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا" (۱۳:۱۷) الرعد، هر وادی، هر درّه به اندازه گنجایش خودش سیل و آب باران را می‌گیرد ولی از طرف فاعل ذات اقدس الهی اگر خواست چیزی را بر خلاف عادت یعنی به صورت کرامت یا اعجاز عطا بکند دست آن حضرت همچنان باز است آن حضرت اول ظرفیت عطا می‌کند بعد مضرّف را این شعر معروف که

داد او را قابلیت شرط نیست بلکه شرط قابلیت داد اوست

متّخذ از کلمات پیشینیان است آن طوری که فخر رازی نقل می‌کند می‌گوید که از گذشته دور بزرگان می‌گفتند که "يَا مُبْتَدِئاً بِالنَّعْمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا" (التوحيد، الصدوق، ص: ۲۲۲) ای خدایی که بدون ظرفیت گیرنده‌ها، به آنها نعمت عطا می‌کنی. پس این شعر مسبوق به آن گفتار حکیمانه پیشینیان است و آن گفتار مسبوق است به يك مطلب اسبق و آن بیان نورانی امام سجاد- سلام الله علیه- است در صحیفه که عرض کرد خدایا "مِنْكَ اِبْتِدَاءٌ" (الصحيفة السجادية، دعای ۴۵) هر منت و نعمتی که تو دادی ابتدائی است، مسبوق به قابلیت و استحقاق نیست، این طور نیست که کسی قبلاً استحقاق داشته. خب استحقاق را چه کسی داده، آن سعه صدر را چه کسی داده، آن شرح صدر را چه کسی داده "مِنْكَ اِبْتِدَاءٌ"، اینها در بیانات نورانی امام سجاد است از آنجا به صورت کلمات حکما در آمده از آنجا به نظم این شاعر در آمده که این دو بیت در کنار هم نیست در دو بخش جداگانه است.

آن یکی فیضش گدا آرد پدید و آن دگر بخشد گدایان را مزید

ذات اقدس الهی اول با يك فیض فقیر خلق می‌کند با فیض دیگر این فقیر را غنی می‌کند گاهی به این صورت است گاهی به آن صورت که

داد او را قابلیت شرط نیست بلکه شرط قابلیت داد اوست

وقتی به سخن نورانی صحیفه سجادیه می‌رسیم می‌بینیم آن هم مسبوق به قرآن کریم است قرآن کریم در جریان موسای کلیم- سلام الله علیه- فرمود موسای کلیم می‌گوید خدایا! این کار ظرفیت می‌طلبد تو به من ظرفیت بده خدای سبحان هم به موسای

کلیم ظرفیت داد، هم به این ظرفیت وسیع مطروف داد هم "رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي" را جواب داد، هم "يَسِّرْ لِي أَمْرِي" را جواب داد هم سبعة صدر به او داد دل باز، هم در این دل باز مطالب فراوانی را گنجاند، "رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي" از وجود مبارک پیغمبر- صلی الله علیه و آله و سلم- سؤال کردند که شرح صدر چیست، حضرت طبق این روایت فرمود، "تَوَرَّ يَغْذِيهِ اللهُ فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ"، عرض کردند که علامتش چیست؟ فرمود علامت این شرح صدر و علامت این نور این است که "وَ الْإِنَابَةُ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَ التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَ الْإِسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نُزُولِهِ" (بحار الأنوار، ط - بیروت، ج ۶۵، ص ۲۳۶)، همین سه جمله را وجود مبارک امام سجاد در شب ۲۷ ماه مبارک رمضان از اول شب تا آخر شب و اول صبح این دعا را میخواند این دعای شب ۲۷ ماه مبارک رمضان همین سه جمله است دیگر که وجود مبارک امام سجاد در طول شب عرض کرد که "اللهم ارزقني التجافي عن دار الغرور و الإنابة إلى دار الخلود و الاستعداد للموت قبل حلول الفوت" (بحار الأنوار، ج ۵، ص ۶۳)، خب، پس وجود مبارک موسای کلیم شرح صدر طلب کرد تا اینکه این ظرفیت پیدا کند و این بار مهم را ببرد، "رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي"، همه را خواست.

خب، "وَ اِخْلُفْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي" این "مِنْ لِسَانِي" آیا متعلق به "عُقْدَةً" است، یا مفعول واسطه است برای "وَ اِخْلُفْ"، "واحلل من لسانني عُقْدَةً" یا نه، "وَ اِخْلُفْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي"، آنهایی که فکر می‌کردند گوشه‌ای از عُقْدَةُ گشوده شد خیال می‌کردند که این "مِنْ لِسَانِي" متعلق به "عُقْدَةً" است، که حضرت نفرمود "عُقْدَةُ فِي لِسَانِي" یا "عُقْدَةُ لِسَانِي" چون گفت، "عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي" اگر این "مِنْ"، "مِنْ" تبعیضیه باشد برخی از مشکلات و گره‌ها گشوده شده ولی اگر "مِنْ لِسَانِي" متعلق به "وَ اِخْلُفْ" باشد معنایش این است که "واحلل من لسانني عُقْدَةً" دیگر طیب و طاهر می‌شود خب، "وَ اِخْلُفْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي" که "يَفْقَهُوا قَوْلِي" حالا یا این ناظر است به آن روایتی که در کنز الدقائق و تبیان مرحوم شیخ طوسی و سایر جوامع روایی هم نقل کردند که در کودکی وجود مبارک موسای کلیم بعد از اینکه کلمه طیبه توحید را می‌گفت و فرعون عصبانی شد و وجود مبارک موسای کلیم در همان دوران کودکی دست به لحيه طولانی او زد و بر عصبانیت فرعون افزوده شد قصد قتل او را داشت زن فرعون، آسیه گفت که این بچه است متوجه نمی‌شود و او را آزمودند گفتند اگر بچه است این حرفهای بلند چیست که می‌زند آسیه گفت که کودک است امتحان بکنید میوه‌ای یا غذایی جلویش بگذارید يك تگه آتش هم جلویش بگذارید این دست به هر کدام بخواهد ببرد می‌برد و معلوم است که کودکانه تشخیص نمی‌دهد وقتی حالا غذایی، نانی، میوه‌ای مثلاً گذاشتند يك تگه آتش هم گذاشتند گفتند جبرئیل دست وجود مبارک موسای کلیم را به طرف آتش بُرد که فرعون بفهمد که او تشخیص نمی‌دهد دست به آتش زد و به لبش آورد و مقداری زبانش آسیب دید و این مشکل عُقْدَةُ از همان کودکی پیدا شد حالا این روایتی است که مرحوم شیخ طوسی هم به آن اشاره کرده در کنز الدقائق هم هست و امثال ذلك حالا این است یا نه، کسی که در فضای مصر با آن وضع زندگی کرده قیظیان در کمال قدرت بودند، فراعنه در کمال قدرت بودند خود موسای کلیم هم از نزدیک جلال و شکوه ظاهری اینها را دید می‌فرماید زبان من بند می‌آید در برابر آنها من چطور آنها را دعوت بکنم آنها گوش به حرف ما نمی‌دهند حالا یا این است یا آن "وَلَا يَطَّلِقُ لِسَانِي" (الشعراء) ۲۶:۱۳ هم که در سوره مبارکه حجر بحثش گذشت از همین قبیل است دیگر.

.... "وَ اِخْلُفْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي" که "يَفْقَهُوا قَوْلِي" تا مردم حرف مرا بفهمند از آن به بعد یا قبول یا نکول برای خودشان است این "لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يُحْيِي مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ" (۸: ۴۲ الأنفال) باید تام باشد مردم باید کاملاً بفهمند حالا یا می‌پذیرند یا نمی‌پذیرند این "قَدْ تَبَيَّرَ الرَّشْدُ مِنَ الْعِي" (البقرة) ۲:۲۵۶ در همه ادیان و مذاهب بود و هست مردم هم مختارند یا قبول می‌کنند یا نمی‌کنند. "وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ أَهْلِي" در جریان وزیر و وزیر هر دو از این مسائل طبیعی گرفته شده نمونه‌هایش هم قبلاً گذشت که بالأخره ادبیات اجتماعی، ادبیات اخلاقی و اینها از این مسائل طبیعی گرفته شده مثل اینکه صنعت از طبیعت گرفته شده. ... عرض کرد برای من وزیر قرار بده که وزر یعنی سنگینی بار را يك مقدار او بگیرد، وزیر قرار بده پشتیبان من باشد پشتوانه من

باشد. خب، "وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِّنْ اَهْلِيْ هٰؤُوْنَ اَخِيْ اَشْدُّدٌ بِهٖ اُزْرِيْ" اين دو اصل را اين كريمه به همراه دارد يكي اين كه امضاي نظام علي و معلولي است خب ذات اقدس الهي همه اين كارها را مي‌تواند انجام بدهد اما نظام عالم بر اساس علت و معلول است مگر خدای سبحان نمی‌تواند بدون عقده‌گشایی زبانش را فصیح و یا أفصح كند، چرا می‌تواند خدایی كه سنگ را به حرف می‌آید دست و پا را به حرف می‌آید "أَنْطَقَنَا اللهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ" (٤١:٢١ فصلت) نمی‌تواند این شخصي كه در لسان او عقده است او را فصیح كند یا أفصح از دیگران كند خب یقیناً می‌تواند اما نظام عالم نظام سبب و مسبب است این حدیث را كه مرحوم كلینی نقل کرده كه "أَبَى اللهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِالْأَسْبَابِ" (الكافي، ط - الإسلامیة، ج ١، ص: ١٨٣)، این را مرحوم كلینی نقل کرده اما آن كه در نهج البلاغه است از خطبه‌های نورانی حضرت امیر است و در توحید مرحوم صدوق از بیانات نورانی امام رضا- علیهما السلام- است این است كه "كُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُولٌ" (نهج البلاغه، خطبه ١٨٦؛ التوحید للصدوق، ص ٣٥) یعنی هر چیزی كه هستی او عین ذات او نیست این معلول است

بالآخره كمك را خدا بدون سبب هم می‌تواند انجام بدهد چون او مسبب‌الاسباب است ولي نظام عالم نظام علي و معلولي است بعد هم به ما فهماند كه درست است هر چیزی سببی دارد، درست است هر چیزی علتی دارد، اما آن كه علت را كارساز می‌كند، سبب را تَسبیب می‌كند و به سبب از ما نزدیک‌تر است و به ما از سبب نزدیک‌تر است و بین سبب و مسبب اوست، سبب‌ساز است و سبب‌سوز كار را باید به دست او سپرد عرض كرد كه برادر را وزیر من قرار بده يك، تو او را شريك امر من قرار بده دو، مشكل من را به وسیله برادرم تو حل بكن، نه این كه برادر مرا وزیر من قرار بدهی تا برادرم مشكل مرا حل كند، یا من و برادرم دوتایی مشكل را حل كنیم، این نیست، درست است سبب حق است، درست است علت حق است، "وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِّنْ اَهْلِيْ" كه آن وزیر مشكل مرا حل كند؟ نه خیر، تو به وسیله وزیر مشكل مرا حل كنی "اَشْدُّدٌ بِهٖ اُزْرِيْ" نه "أَشْدُّدٌ بِهٖ اُزْرِيْ" كه می‌شود جواب امر، من به وسیله او مشكل خودم را حل كنم یا "يَشْدُدُ بِهٖ اُزْرِيْ" این نیست، نه "يَشْدُدُ" است نه "أَشْدُّدٌ" نه او مشكل مرا حل می‌كند نه من مشكلم را به وسیله برادرم حل می‌كنم تو مشكل مرا به وسیله برادرم حل بكن این می‌شود سبب‌سوز این كه گفت، "دیده می‌خواهم سبب سوراخ‌كن"، این است هیچ چیزی بی‌سبب نیست در عالم اما آن كه سبب‌آفرین است خداست آن كه رابطه بین سبب و مسبب است خداست، آن كه سبب را از سببیت می‌اندازد خداست يك وقت می‌گوید، "يَا نَارُ كُوْنِي بَرْدًا وَسَلَامًا" (٢١:٦٩ الأنبياء) نسوزان، می‌گوید چشم، يك وقت به این آبی كه رفتن كار اوست می‌گوید بایست، می‌گوید چشم، این چنین نیست كه نظام حاكم بر الله باشد - معاذ الله - نظام محكوم خداست پس بنابراین عرض كرد خدایا! "وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِّنْ اَهْلِيْ هٰؤُوْنَ اَخِيْ"، اما نه از هارون كار ساخته است نه از من كاری برمی‌آید نه از دوتایمان كاری ساخته است نه "يَشْدُدُ بِهٖ اُزْرِيْ" است نه "أَشْدُّدٌ بِهٖ اُزْرِيْ" است بلکه "اَشْدُّدٌ بِهٖ اُزْرِيْ" تو مشكل ما را حل كن! حیف این موسای كلیم است كه گرفتار این بنی‌اسرائیل شد حیف، حیف ...

8. اشارات و تأویلات:

در "حقائق التفسیر" عبدالرحمن سلمی (متوفاً ٤١٢ هـ ق) بر مشرب اهل تأویل چنین آورده است (ترجمه):

قوله تعالى، "قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى" (٣٦:٢٠ طه) (به درستی كه داده شده است به تو درخواست‌هایت یا موسی).

واسطی- رحمه الله- گفت: در ابتداء، از پروردگارش درخواست شرح صدرش كرد، پس اجازه فرمود اقتداء به او را به عوام، نه خواص، چرا كه خدا داناتر بود بدانچه در آن بود ابلاغ رسالتش واداء امانتش. آیا نمی‌نگری به قول او، "قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى" وَ لَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى" (٣٧-٣٦:٢٠ طه) (به درستی كه داده شدی درخواست‌هایت را یا موسی، و به درستی كه منت نهاده بودیم بر تو بار دیگری). پس، یادآور شد روزهای نوبالوگی او را، سپس بازگرداندن او را به اصلش، سپس بازگرداندنش را از اصلش به اصل اصل، و فرمود "وَ اصْطَفَيْتُكَ لِنَفْسِي" (٤١:٢٠ طه) (و بر ساختم تو را برای خودم). پس، اضافه فرمود او را به خودش، سپس تأکید فرمود آن را، با قول خود، "إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَتِي" (٧:١٤٤ الأعراف) (همانا كه من برگزیدم تو را بر مردمان با رسالت‌هایم).

شیخ ابوالقاسم قشیری (متوفاً ۶۵ هـ ق) در تفسیر "لطائف الإشارات" چنین آورده است (ترجمه):

"قَالَ قَدْ أُوتِيَتْ سُؤْلَكَ مُوسَى" (۲۰:۳۶ طه) (گفت: به درستی که داده شده است به تو درخواست هایت یا موسی).

اعطاء فرمودیم تو را آنچه را درخواست کردی، و فراموشی کردی ابتداء حالت را هنگامی که حفظ کردیم تو را در دریا و نجات دادیم مادرت را از آن غم، و پروراندیم تو را در دامن دشمن... کجا بود- آن موقع - درخواست و اختیار و دعای تو؟ و تثبیت کردیم در قلب زن فرعون دلسوزی برای تو را، و افکندیم بر تو محبت را تا آنجا که حتی دشمنت دوست بداردت، و پروراند تو را حتی کشت به سبب تو نوزادانی بی شمار را. آن که با این منتها آغاز نمود تو را، هم اوست که بخشید به تو درخواست هایت را، و محقق فرمود برای تو آرزو هایت را.

شیخ روزبهان بقلی (متوفاً ۶۰۶ هـ ق) در تفسیر "عرانس البیان فی حقائق القرآن" چنین می فرماید (ترجمه):

"قَالَ قَدْ أُوتِيَتْ سُؤْلَكَ مُوسَى" (۲۰:۳۶ طه) (گفت: به درستی که داده شده است به تو درخواست هایت یا موسی). یعنی،

درخواست هایت واقع شد [در] محلّ خاصّ بودنت، که صادر شد از ما در ازل، پس با این خاصّ بودن، درخواست کردی از ما آرزو هایت را، و ما بخشیده بودیم تو را درخواست هایت.

شیخ اسماعیل حقی (متوفاً ۱۱۲۷ هـ ق) در تفسیر "روح البیان فی تفسیر القرآن" چنین گفته است (ترجمه):

"قَالَ قَدْ أُوتِيَتْ سُؤْلَكَ مُوسَى" (۲۰:۳۶ طه) (گفت: به درستی که داده شده است به تو درخواست هایت یا موسی).

"قَالَ" (گفت) الله- تعالی- "قَدْ أُوتِيَتْ سُؤْلَكَ مُوسَى" (به درستی که داده شده است به تو درخواست هایت یا موسی) "مسئولك" (درخواست شده است) و "مطلوبك" (طلب شده است) "افعل" به معنی "مفعول" مانند "خبز" (پختن) به معنی "مخبوز" (پخته)، و "ایطاء" (دادن) عبارت است از تعلق اراده او- تعالی- به وقوع آن مطالب و حصولش برای او. داود قیصری- قدس سره- گفته است: واز جمله کمالات اقطاب و منت های خدا بر آنها آن که مبتلا نمی سازد آنها را به صحبت نادانان، بلکه روزی می دهد آنها را صحبت علمای با ادب امین، که برگیرند از آنان و ببرند بارهای سنگین شان را، و نافذ گردانند احکام و اقوال شان را.

و چنین بود آصف بن برخیا وزیر سلیمان- علیه السلام-، که قطب وقتش بود، و متصرفی و خلیفه ای بر عالم، و ظاهر شد از او آنچه ظاهر شد از او از آوردن تخت بلقیس چنانچه خدای تعالی حکایت فرموده است از آن در قرآن. انوشروان می گفت: بهترین شمشیرها بی نیاز نیست از صقیل، و نه نجیب ترین چارپایان از تازیانه، و نه داناترین پادشاهان از وزیر... (پایان)

توضیحی تکمیلی:

آنچه حقی از قیصری نقل کرد، اگر به همین شکل بوده باشد که در نقل او آمده است، احتیاج دارد به توضیحی تکمیلی، و آن این که انبیاء و اولیاء همیشه مبتلاء به نادانان و دشمنان عنود و لجوج بوده اند، چنان که خدای تعالی می فرماید، "وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُؤَدُّونِي وَ قَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ" (۶۱:۵ الصّف) (و [یاد کن] هنگامی را که موسی به قوم خود گفت، "ای قوم من، چرا آزارم می دهید با این که می دانید من فرستاده خدا به سوی شما هستم؟" پس چون [از حق] برگشتند، خدا دل هایشان را برگردانید، و خدا مردم نافرمان را هدایت نمی کند.) هم چنین درباره آزار دهندگان رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- فرمود، "إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْأَجْرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا" (۳۳:۵۷ الأحزاب) (بی گمان، کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می رسانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفت آور آماده ساخته است.)

بنابراین، شاید بهتر آن باشد که گفته شود خدای تعالی با ارادت و حمایت و محبت بی دریغ یک یا چند ولی از اولیاء خود انبیاء و اولیاء و اقطاب- علیهم السلام- را از دیگران بی نیاز می گرداند، چنان که رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- را با علی بن ابی طالب- علیه السلام- و فاطمه زهرا- سلام الله علیها- بی نیاز فرمود از دیگران.

9. **تسبیح و تنزیه نسبی و مطلق (تکرار):** تسبیح و تقدیس دو واژه قرآنی هستند، که بیشتر در معنای خاصی از تنزیه و پاکی و طهارت بکار برده می‌شوند. ...

شیخ عبدالکریم جیلی در شرح اسم "الْقُدُّوسُ" خدای تعالی توضیحاتی دارد که از آن می‌توان به فرق تقدیس و تسبیح از نظر اصطلاحی پی برد (الکمالات الإلهیة فی الصفات المحمدیة، ص ۳۵-۳۴):
اسم ششم، اسم او "الْقُدُّوسُ"

اوست که منزّه است از سائر صفات نقص، تنزیهی ذاتی، نه تنزیهی صفاتی. و فرق بین تنزیه ذاتی و تنزیه صفاتی آن است که تنزیه ذاتی سلب چیزی است از کسی که آن چیز از صفات او نیست به هیچ وجهی از وجوه، چنانچه سلب می‌کنی چوب را از مروارید، و می‌گویی منزّه می‌دارم مروارید از آن که چوب باشد.

و تنزیه صفاتی آن است که سلب کنی چیزی را از کسی که اقتضای آن را ندارد صفاتش، چنانچه سلب می‌کنی جور و ظلم را از مالک هنگامی که تصرف کند در آنچه مالکیت دارد بر آن. پس می‌گویی ظلم نکرد بلکه تصرف کرد در ملک خودش، نه در ملک غیرش". پس، سلب می‌کنی از او صفت ظلم را به خاطر اقتضاء صفات مالکیت، نه به خاطر ذاتش.

بنابراین، "الْقُدُّوسُ" منزّه است از همه نقائص به تنزیهی ذاتی. و این اسم اسم صفت است، و صفت این اسم قدوسیت است، و عبارت است از تجلی اقدسی اول، که منزّه است از حکم مظاهر خلقی، و فرق بین تجلی اقدس و تجلی قدسی آن است که "تجلی اقدس" عبارت است از ظهورش در مظاهر خلقیت به حکم تنزیه از نقائصش. پس، "اقدسیت" تجلی غیبی اوست، با غین معجمه، و "قدسیّت" تجلی شهودی عینی اوست با عین مهلمه. و "حضرت قدس" عبارت است از محل ظهورش در تجلی‌ایی که ظهور باشد، و آن محل همان علم اوست به خودش. پس، "حضرت قدس" علم اوست به خودش زیرا او ظاهر می‌شود در علمش برای خودش. (پایان نقل)

بنابراین، تقدیس تنزیهی است برتر از تسبیح. هر چند ملائکه هم دعوی تسبیح همراه با تحمید داشتند، و هم دعوی تقدیس و گفتند، "وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُعَازِلُكَ" (۲:۳۰ البقرة) (و ما تسبیح می‌گوییم تو را همراه به حمد و تقدیس می‌نماییم تو را)، در پاسخ حق تعالی ایشان را، "إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ" (۲:۳۰ البقرة)، باید سزای نهفته باشد بسیار عزیز و دست نایافتنی حتی برای عقل‌های مجردی چون ملائکه و فهم‌هایی ژرفی بسیاری از آدمیان.

موسی- علیه السلام- عرضه داشت، "كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا وَ نَذْكُرَكَ كَثِيرًا" (۳۴-۳۳: ۲۰ طه) (تا تسبیح‌گوییم تو را بسیار یاد کنیم تو را بسیار!) آیا مراد از "تسبیح" در اینجا غیر از تقدیس است؟ آیا "تسبیح بسیار" از جهت کمیت، و اشاعه تسبیح در میان مردم است، که شأن رسالت است، و در تفسیرها چنین آمده است؟
در هر صورت، اگر این تسبیح تنزیهی بوده باشد در مقابل تشبیه، نه تسبیحی مطلق، که فراگیرد تشبیه را، تنزیه و تسبیحی است نسبی.

تسبیح و تنزیه مطلق باید همان تقدیس بوده باشد به زبان قرآن کریم، چنان که در معنای تقدیس گذشت که آن تنزیهی است ذاتی. یعنی ذات حق تعالی چنان است که به هیچ وجه غیر مقدس به او نسبت نداشته باشد.

شیخ ابن عربی در فتوحات مکیه (ویرایش عثمان یحیی، ج ۵، ص ۴۷۷-۴۷۶) چنین می‌فرماید:

[نجاست در اشیاء عوارض و نسبت‌هایی هستند، و نسبت‌ها اموری عدمی می‌باشند]

پس، عالم، همگی، طاهر است. پس، اگر عارض شود برای آن عارضی الهی، که به آن "نجاست" گفته شود، حکم می‌کنیم به نجاست آن محل علی حدّ مقدر به نحو شرعی فقط در عین آن نسبت خاص. پس، نجاست در اشیاء عوارض نسبت‌ها هستند. و بزرگترین نجاسات شرک به الله است. خدای تعالی می‌فرماید، "إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَاهِهِمْ هَذَا" (۹:۲۸ التوبة) (جز این نیست که مشرکان پلیدند، پس نباید که نزدیک شوند به مسجد الحرام پس از این سال‌شان). پس، مشرک نجس باشد در عین، و چون ایمان آورد، او طاهر باشد در عین- یعنی عین شرک، و عین ایمان. پس، فهم کن!

[صادر نمی‌شود از "القدوس" مگر "مقدس"]

صادر نمی‌شود از "القدوس" مگر "مقدس". و برای همین، درباره نجاست گفتیم که آن عوارض نسبت‌هاست، و نسبت‌ها اموری عدمی هستند. پس، نجاست را اصلی نیست در عین، زیرا اعیان طاهر هستند در اصلی که ظاهر شده‌اند از آن. و اینجا اسراری است که ممکن نیست ذکر آن مگر به طور شفاهی برای اهلس، چرا که کتاب واقع می‌شود در دست اهلس و غیر اهلس.

پس، هر که فهم کرد آنچه را بدان اشاره کردیم، دست یافت به گنجی عظیم، که انفاق کند از آن تا دنیا و آخرت باقی است. یعنی تا متناهی نیست وجودش-. "و الله المؤید!" معلم انسان بیان را.